

مذهب در سینما

اخلاق دینی در سینما

ایوان باتلر

ترجمه: کورن کوشانفر



مردی برای تمام فصول

فیلم معجزه (۱۹۵۰) روسلینی در واقع نیمه دوم فیلمی دو قسمتی است کسه در آن آناماتیاتی شرکت می‌کند. در این فیلم اونقش‌زن روستایی ساده لوحی را بازی می‌کند که روزی توسط یک غربیه رهگذر و در نپ‌ای که گله‌اش را نگهداری می‌کند اغوا می‌شود. او باردار می‌شود و همه متقاعد می‌شوند که آن شخص ژوزف قدیس بوده است و در روستا اعلام می‌شود که معجزه‌ای رخ داده است زیرا که فرزند او مسیح است. برخی از روستاییان او را مورد تمسخر قرار می‌دهند و او مجبور می‌شود که برای به دنیا آوردن فرزندش به کلیسای خالی پناه ببرد، اگر چه بازی خانم مانیانی مورد ستایش قرار گرفت اما خود فیلم مورد انتقاد شدیدی نیز قرار گرفت. و نکته‌ای که همه به آن اشاره می‌کردند آن بود که هیچ زن روستایی ایتالیایی حاضر نمی‌شود در چنین شرایط آهانت‌آمیز و خشنی فرزند خودش را نگه دارد. اما شاید بتوان گفت که فیلم از فقدان قسمت اول آن صدمه دیده است.

در فیلم مارسیز (۱۹۵۵)، کارگردان: لادیسلاو نوویدا) راهبه‌ای برای کودکی بیمار تعریف می‌کند که مجسمه‌ای از مسیح مصلوب در آن صومعه قرار دارد. پسرک از انبار برای مسیح نان و شراب می‌برد. راهبه‌ها که پسر بچه را بیرون صومعه و در حالی که از سرما می‌لرزیده پیدا کرده بودند سعی می‌کنند که دلیل دزدی او از غذاها را بفهمند. مجسمه مسیح در آن روز قول داده است که بزرگ‌ترین آرزوی پسر را که همانا دیدن مادرش است برآورده کند. راهبه‌ها پسرک را خندان و در حالی که در کنار پای مسیح دراز کشیده است پیدا می‌کنند. فیلم موفقیت زیادی کسب می‌کند و یکی از منتقدین برجسته فرانسوی آن را فیلمی متحیر کننده نامید.

فیلم معجزه درباران (۱۹۵۶) به کارگردانی رادولف ماند و با فیلم‌نامه‌ای از بن هکت درباره دختری تنها و ماشین‌نویس اهل نیویورک است که عاشق سربازی خوش قلب و مهربان می‌شود. اما سرباز به جنگ در آن سوی آب‌ها فرستاده می‌شود و در عملیاتی کشته می‌شود. دختر هر روز برای مناجات به کلیسای سنت پاتریک می‌رود. او در روزی بارانی و در حالی که به شدت مریض شده است به کلیسا می‌رود. او فکر می‌کند که معشوقش در پایین پله‌ها ایستاده است. پسر به او می‌گوید که دیگر آنها تنها نخواهند بود. و سکه قدیمی‌ای را که دختر به عنوان یادگاری به او داده بود بازمی‌گرداند. دختر بر روی پله‌ها از حال می‌رود و کشیش او را پیدا می‌کند و به داخل سرپناهی می‌برد. سکه را درون دست دختر پیدامی‌کند. این داستان ساده و آشفته به کمک بازی پرتحرک جین وایسین و کسارگردانی بی‌تکلف و ساده آن از احساساتی شدن اغراق‌آمیز نجات پیدا می‌کند. قسمت‌های زیادی از فیلم در محل‌های واقعی فیلم برداری شده‌اند و این فیلم از نمونه‌های اولیه استفاده صحیح و پیشرفته از دوربین پنهان شده می‌باشد.

فیلم چشمه باکرگی (۱۹۵۹) به کارگردانی اینگمار برگمن درباره فوران چشمه آبی است اما نه آن گونه که ما انتظارش را داریم زیرا شرایط طغیان آن با آن چه که از فیلم‌های قبلی دیده‌ایم کاملاً فرق دارد. در این جا هیچ دلیل مذهبی وجود ندارد بلکه دختری لوس و از خود راضی به طرزی وحشیانه مورد تجاوز قرار می‌گیرد و کشته می‌شود در حالی که رفتار خود دختر نیز باعث جلب توجه شخص حمله‌برنده شده است. پدر دختر انتقام قتل دخترش را از ربه‌دارهایی که مسبب آن می‌داند می‌گیرد. انتقامی حتی خشن تر بر روی افرادی که هیچ گناهی نداشته‌اند. پس از آن پدر از کارش پشیمان می‌شود و به اتفاق همسرش برای پیدا کردن جسد دخترشان به راه می‌افتند و وقتی که دخترشان را پیدا می‌کند و او را از زمین بلند می‌کنند، چشمه‌ای از محلی که دختر بر روی آن قرار دارد فوران می‌زند. داستان فیلم که بر اساس قصه‌ای قدیمی است دارای تمامی نمادها استعارات و شخصیت‌های عجیب‌جانی که در باقی فیلم‌های برگمن هم وجود دارند است. دختر که نامش کارین است به اتفاق خواهر ناتنی‌اش از جنگل می‌گذرند. خواهرش دختری فاسد و حسود است که به طور نامشروع حامله شده است و قورباغه‌ای را در بین یکی از تکه‌های نان پنهان کرده است. در فیلم نشانه‌هایی از روابط نامشروع بین پدر و دختر و همچنین حسادت دختر نسبت به مادرش هم وجود دارد.

جنازه یکی از قاتلین در حالی که این‌گونه به نظر می‌آید که کاملاً استحقاق چنین سرنوشتی را داشته است، به طور تصادفی در حالت مردی مصلوب قرار می‌گیرد. بار دیگر موضوع برگمن در این فیلم تقابل خیر و شر است. اما این موضوع به گونه‌ای کاملاً استادانه در مورد موضوعاتی از قبیل شک و تردید، کفاره، خودشناسی، تضاد ابدی انسان و پرسش‌های بی‌پاسخ دیگر مطرح می‌شوند. اما همان‌گونه که پیتروکوی در پایان تحلیل کاملش از فیلم عنوان می‌کند (در سینمای سوئد) «ظاهر چشمه حالتی کاملاً ساده دارد» شخص درون تاریکی پاسخ آن را داده است.

توماس مور توسط پاپ پیوس یازدهم در سال ۱۹۳۵ تقدیس می‌گردد. مردی برای تمام فصول (۱۹۶۶) به کارگردانی فردرینه مانو فیلم‌نامه‌ای از رابرت بولت که از نمایش نامه خودش آن را اقتباس کرده بود و در حالی که خود وی نیز غیر کاتولیک بود) درباره وقایعی است که از مخالفت مور با تقاضای هنری هشتم مبنی بر طلاق همسرش و ازدواج با آن بولین رخ می‌دهد و این امر باعث

خلق تصویری دو وجهی و شکست خورده از این مرد پیچیده و شجاع می‌گردد. پل اسکافیلد در نقش مور کاملاً به فیلم‌نامه وفادار است و با متانت و شوخ طبعی و کناره‌گیری‌اش باعث غنا بخشیدن به نقش شده است هر چند که این امر باعث پنهان ماندن اراده آهنین وی نمی‌گردد. او عشق طبیعی انسان به زندگی را به طور تحسین برانگیزی نشان می‌دهد و بی‌توجهی به راه حلی که باعث حل شدن موضوع عزل او می‌شود. صحنه خداحافظی وی از خانواده‌اش در سلول زندان بسیار تکان دهنده است و در این صحنه درد و رنج انسان از بر سر دو راهی ماندن به صورت غم‌انگیزی و کاملاً به وضوح به نمایش درآمده است.

۸- تمثیل‌ها، داستان اخلاقی، عرفان

نمایشنامه تمثیلی و مشهور جرومک، جروم با نام‌گذرازدخل پستی طبقه سوم نمایش‌نامه‌ای اخلاقی و مربوط به دوران ادواردی است که برای اولین بار در سال ۱۹۰۸ به روی صحنه تئاتر رفت. اولین نسخه سینمایی بر اساس این نمایشنامه در سال ۱۹۱۷ ساخته شد و کارگردان آن هربرت برنون بود. در فیلم سرجانستون فوربس رابرتسون نقش شخصیت غریبه مرموزی را بازی می‌کند که با ورود به پانسیون شبانه روزی متوسط نشین در لندن تمام مشکلات و گرفتاری‌های ساکنین آن را برطرف می‌کند. وقتی که در پایان او خانه را ترک می‌کند، دختر کوچکی که پیش خدمت است و با وی دوست شده است سایه پنجره بالای در را می‌بیند که به شکل صلیبی مشخص است. این نظر امروزه باعث شکایت می‌شود و در نمایشگاه دیگری به نام *ad nauseam* مورد تقلید قرار می‌گیرد. اخلاق گرایبی ساده آن و اعتقاد به خوب بودن انسانیت

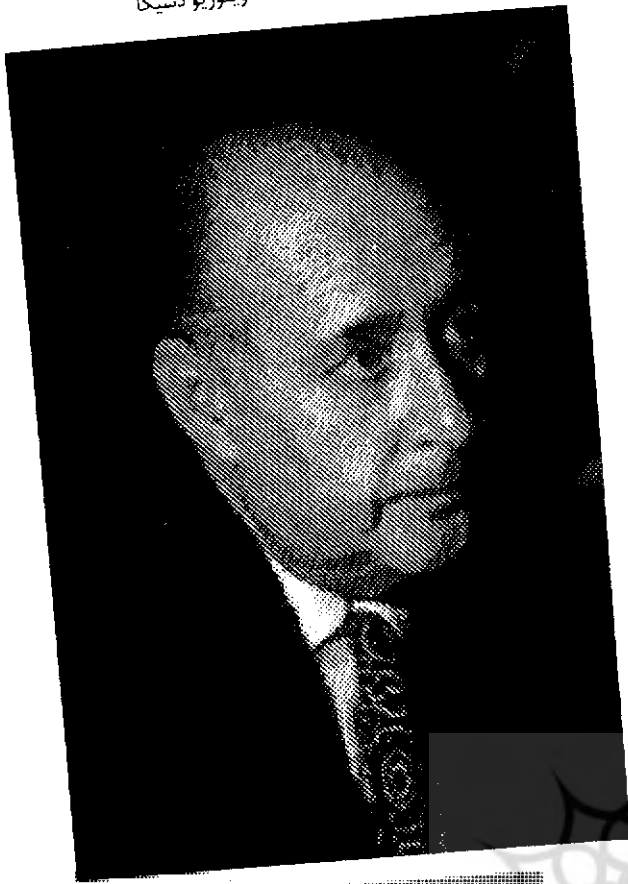
قدیمی و منسوخ شده است. فهمیدن این مسأله ضرورتاً موضوعی نیست که ما بتوانیم به خودمان تریک بگوییم البته به هر حال در زمان خودش به نظر عمیق و حقیقی می‌آمده است. و از این راه پول زیادی هم کسب کرده است. بسیار جالب است که بینیم نمایش‌نامه پر دیالوگی برای فیلم آماده می‌شود بدون این که نوشته‌های میان فیلم بیش از حد زیاد و خسته کننده شوند، اما فوربس - رابرتسون برای بازی زیبایش مورد تقدیر قرار می‌گیرد. او خود گفته است که این نقش را در تئاتر با بی‌میلی به پایان می‌رسانده است و هنگامی که از صحنه پایین می‌آمده است، صحبت‌های آن شخصیت را هم چنان تکرار می‌کرده است. نسخه ناطق آن که در سال ۱۹۳۵ ساخته شد (کارگردان: برتولد وایرتل) از حضور فوربس رابرتسون بهره نمی‌برد و بازی کئادویمت به جای او کمی نامانوس است. با این وجود فیلم دارای صحنه‌های قوی از تقابل خیر و شر است (که نقش شخصیت منفی فیلم را فرانک سلیرا بازی می‌کند) و طبق معمول فرد شرور دارای ظاهری بسیار جذاب است. فیلم از لحاظ بازی تأثیرگذار رنری در نقش پیش خدمت کوچک هم قابل توجه است.

صحنه‌های ملاقات او با مرد غریبه با فضایی محبت آمیز و مسیح‌وار روشن شده است.

موبی دیک حکایتی عظیم از تسلط دیوانه‌وار شیطان است، داستان نوشته هرمان ملویل است، ولی در هر نسخه فیلم‌های ساخته شده بر اساس آن و با بازی جان باری مور از این پیچیدگی شیطانی چندان به چشم نمی‌خورد (هیولای دریا، ۱۹۲۶، کارگردان میلاردوب و موبی دیک، ۱۹۳۰، کارگردان لویدبیکن) در این دو فیلم یک قصه عشقی پرشور دنبال می‌شود (زن را در قصه ملویل پیدا کنید) به علاوه پایانی خوش پس از یک سری کارهای هیجان‌انگیز با نیزه به منظور صید نهنگ. در تبلیغات برای نسخه اولیه گفته می‌شد: «با گرفتن اجازه، این موضوع باعث خوشحالی است که نسخه سینمایی این امکان را می‌دهد که آهاب با اراده‌ای قوی زنده بماند. در این قصه، عدالتی وجود دارد که باعث راضی شدن انسان می‌گردد.» نکته قابل تأسف آن است که در بازی باری مور به ویژه در نسخه صامت، نشانه‌هایی از عظمت آهاب که او می‌توانست باشد و دوست داشته که باشد را می‌توان دید، اما وی با صلاح دید مسوولان و مدیران از انجام چنین کاری خودداری می‌کند.

نسخه جان هیوستون (۱۹۵۶) از هرگونه تعبیر هجوآمیزی خودداری کرده است و سعی شده است که تا حدی بر مناظر و صحنه‌های هیجان‌انگیز فیلم تمرکز نماید، که با این کار عظمت و ابهت اثر ملویل را تا حدی نشان داده است. اشتیاق، مراقبت، دقت و درک درست از داستان در هنگام ساختن فیلم کاملاً مشهود است. آهاب که گریبگوری پک نقشش را بازی کرد چندان مورد پسند منتقدان نبود اما رفتار وی حالت فردی تقریباً شکست‌ناپذیر را نشان می‌دهد و یک با قدرت و حضوری که شایسته ستایش بود آن را به نمایش می‌گذارد. اورسن ولز با حضوری کوتاه و چند دقیقه‌ای در فیلم بسیار عالی ظاهر می‌شود. او نقش پدر مارپل را دارد. شاید غیر ممکن باشد که لایه‌های معنایی فیلم را که نمادی پیچیده از نهنگ سفید است با عناصر تصویری نشان داد. نسخه رادیویی رد





استایگر به نظر موفق‌ترین و نزدیک‌ترین اقتباس در انتقال عظمت و وحشت حاصل از خواندن کتاب را در شنونده ایجاد می‌کند.

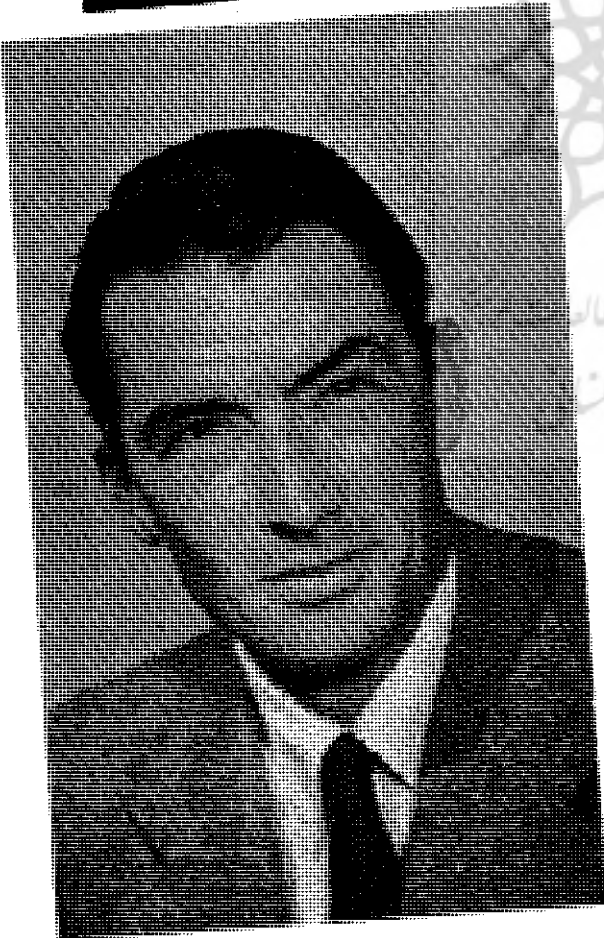
داستان تمثیلی بزرگ دیگر ملویل از خیر و شر، بیلی‌باد، موضوع فیلمی مشکل و سخت برای ساخته شدن است، اگر چه محصول

۱۹۶۱ پتربوستنیف به هیچ‌وجه موفق نبود.

شاید نمادگرایی آن نسبت به موبی‌دیک از پیچیدگی کم‌تری برخوردار بود اما واقعیت صرف تماشای داستانی که بازیگران آن به نمایش می‌گذارند باعث می‌شود که موضوع داستان از کلیات به جزئیات تقلیل یابد. برای مثال، رابرت‌رایان در نقش کلاگارات اگر چه تصویری پیچیده و خوب از شرارت ارائه داده است، اما این تصویر و شخصیت‌پردازی وجهی تیره از آدم شروری که ملویل مد نظر داشته است، نیست و نمی‌توانسته باشد. حاصل کار داستانی تکان‌دهنده از خیانت و به سرانجام نرسیدن عدالت است تا مبارزه‌ای تاریخی. در واقع بیلی‌باد نیاز به موسیقی‌ای همانند اجرای بینامین برتین در اپرایش دارد. اگر قرار است که داستان بر روی صحنه یا پرده به نمایش درآید و مقصود عظیم‌تر خودش را حفظ نماید پس نیازمند پرداخت واقعی کم‌تری نسبت به آن چه که در این فیلم نسبتاً گمرا و مؤثر به کار رفته است می‌باشد.

در مهره‌فتم (۱۹۷۵) ساخته اینگاربرگمن، مبارزه بر علیه مرگ است؛ البته نه مرگی مهربانانه که انسان را از مشکلات زندگی راحت می‌نماید بلکه در واقع فزاینده‌ای و ابدی. شوالیه که به رقابت بازی شطرنج با مرگ می‌پردازد در واقع به عنوان نمادی از نیروی روشنایی در برابر نیروی تاریکی قرار می‌گیرد. او از دست رقیبش خانواده کوچکی از بازیگران را که نمادی از خانواده مقدس است نجات می‌دهد. این واقعه در قرون وسطی رخ می‌دهد در میان طاعون، خرافات، خشونت و جهل و در جایی که زندگی کثیف، حیوانی و کوتاه است و در میان مراسم سوزاندن ساحره، شلاق زدن دزدها، قتل و بیماری آنها همچنان به بازیشان ادامه می‌دهند. بازی‌ای که او و همه کسانی که با او هستند می‌بایست در پایانش بازنده باشند. شوالیه سعی می‌کند که تنها این پایان را به تعویق بیاورد و می‌خواهد قبل از آن که زمان مورد نظر برسد بتواند خودش را ثابت کند و تردیدهایش را برطرف نماید. در لحظات پایانی او و تمام کسانی که در طول سفرش ملاقات کرد است به سوی رقص مرگ هدایت می‌شوند. و تنها خانواده کوچک باقی می‌ماند. فیلم حکایتی ساده از پیروزی ایمان است. برگمن نشان می‌دهد که انسان آزادی عملش را اگر به زیر سلطه نفوذ کلیسا درآید از دست خواهد داد. شعری از کتاب مکاشفه‌ها که عنوان فیلم هم از آن گرفته شده است در آغاز فیلم گفته می‌شود: «و زمانی که او مهره‌فتم را باز کرده بود سکوت در فاصله کوتاهی از زمان در آلمان بود» که این شعر مسلماً یکی از تکان‌دهنده‌ترین شعرها در سراسر کتاب است.

سه تلاش مشکل برگمن برای رسیدن به خدا یا با خدا را می‌توان گفت که خلاصه تحلیل‌های آن نیاز به فضایی بیشتر دارند. و بیشتر در بسیاری از مقالات آنها را می‌توان پیدا کرد به ویژه در مقاله سینمای سوئد نوشته پیترو کویی به علاوه آن که فیلم‌نامه‌ها با ترجمه انگلیسی نیز به چاپ رسیده‌اند.



گوییگوری یک